

خوشبختانه و قادر خدا مکرر کرده است

درین افغانستان بجهت توزیع برندگان نشان حسن طیبین ملی چارخ صداقت آمین

ضیغیلیت میریت طیبین کارخان ضیحی بان صبح بیان بیان بیان عزاد تو ستد بدان خشمی طیبین علی طیبیل

جذبیت طبع افغانی فرع افغانی فرع عجیب افغانی

فهرست جلد اول کتاب سیر اخیزیه

جدول فرمان روایان ۲۳	ذکر تحریف کشیده شدن ۳
جدول فرمان روایان از قوم پتوار ۲۴	ذکر سیوا سے مخصوص شدید شدن ۴
جدول فرمان روایان از اوس نو نور ۲۵	ذکر بعض نیامات و گلها سے مخصوص شدید ۵
جدول فرمان روایان از اوس چوبان ۲۶	ذکر بعض جاوزان مخصوص شدید ۶
جدول فرمان روایان از قوم سلم و سپتو ۲۷	ذکر بعض مقامات و معلوم مردم شدید ۷
جدول فرمان روایان ۲۸	ذکر احوال مسیحیان شدید و انوار آینهای ۸
صوبه خاندیس ۲۹	ذکر احوال عالیکه بخود سده شدید با جال عالی تحریر و تعریش شدید ۹
صوبه ببار ۳۰	ابونفس اکبر شاهی از دفتر سوم اکبر نامه که اسمی پائیں آن بیت ۱۰
سرکار کادیل سرکار نیاد سرکار کا لکھر کار پر نالہ سرکار کلم سرکار ۳۱	صوبه بگلله ۱۱
اسم سرکار دیو سرکار ناکن دکن سرکار دیکنی سرکار ۳۲	صربه اوژنیه ۱۲
کنگنا ن سرکار دم گر سرکار میگنی سرکار پیاله ۳۳	جدول فرمان روایان از قوم کتری ۱۳
صوبه گجرات ۳۴	جدول فرمان روایان از قوم کاینه ۱۴
جدول فرمان روایان از قوم سلنکھی ۳۵	جدول فرمان روایان از قوم کاینه دیگر ۱۵
جدول دیگر ۳۶	جدول فرمان روایان از قوم کاینه دیگر ۱۶
جدول دیگر ۳۷	جدول فرمان روایان ایشی اسلام ۱۷
جدول دیگر ۳۸	صوبه ببار ۱۸
ماڑو اڑ ۳۹	صوبه الکرایاد ۱۹
صوبه دہلی ۴۰	سرکار آزاد پانزده محل سرکار نازی پور شرقی نوزده محل ۲۰
جدول ۴۱	سرکار نباری شرقی هشت محل سرکار و پور شالی چهل یک محل ۲۱
جدول دیگر ۴۲	سرکار ناکپور چارده محل سرکار خلاصه جنوبی سیزده محل سرکار ۲۲
جدول دیگر ۴۳	مشتمل کرد جنوبی سرکار کا مشیر جنوبی سرکار کردہ غربی سرکار ۲۳
جدول دیگر ۴۴	کرد غربی ۲۴
جدول دیگر ۴۵	صوبه اوده ۲۵
صوبه لاہور ۴۶	صوبه اکبر آباد ۲۶
صوبه ملکان ۴۷	صوبه کاملو ۲۷

جندول
سرکار شاه
جهان فرمان روایان
صوبه کابیل
سکنگل
مردانه دان
ستین
کهاد رمازه
قصبه دخن ماره
ورده
برفع قیسر
سرکار پچل
شہر کابل
غزنی
آوان نخاک و بامیان
تذکره
ذرا عال فرمان روایان شهرستان از استاد اسے را به
شہر سرخ زدوان
و زاده خاک پاپند دان
ذکر سلطنت پر کھپت بن احمد بن ارجن ترک تعلقی پاپند دان
ذکر سلطنت راجه جنی بچے پسر راجه پر کھپت
ذکر سلطنت راجه سمند و غیره او لار پاپند دان هریانی حوال
ذکر انقطع سسلک پاپند دان در جو سلطنت بر این پسر اولاد او شد
ذکر انتقال سلطنت ارشل راجه پرسرو او زیر راجه پرماده وزیر راجه
بهل
ذکر انتقال سلطنت ازاد لار راجه پرماده بدن و هر لار زیر او شد
ذکر جو سلطنت از سسلک راجه ذمہ بزر راجه سکنگت هزار راجه
سکنگت پر راجه کرم با جست
مغزالین بهرام شاه
م
ذکر احوال اتفاقی سلطنت
در جو سلطنت ایشان چال جوگی داعلات او
ذکر رجوع سلطنت از راچه کرم پال آخرين حملت جوگی برایه
ذکر احوال اتفاقی سلطنت
ذکر راجه ببر سریم که از درویشی پشا بهی رسید
ذکر راجه دبی سین که از بیکار آمده سریا را گردید
ذکر راجه دیپ سندک کوئی
ذکر راجه پر سخن راج المنشور پر سخن پخورا
داستان سرای بیل قلم و گلزار از ذکر سلطنهن اسلام حسن بشیر
ذکر سلطنت سلطنهان محمد بن ناصر الدین سنجیکشیخین
ذکر ایرسخون سلطنهان محمود داعلات او کاشن
ذکر سلطنهان شهاب الدین خواری حرف مغزالین سام کوکرنی
او کمید
ذکر لغزیان افتخار سلطنهان شهاب الدین یعنی خرون بخرازیین سام
پر سخن پخورا
ذکر که که اشتن مغزالین سام ملک قطب الدین ایکیت و سنه
و نتوحات ناسب مذکور
ذکر حملت مغزالین سام ازین جهان
ذکر حملت سلطنهان قطب الدین ایکیت اصلت پسر روحانی
و محل احوال او
ذکر حملت سلطنهان قطب الدین ایکیت سلطنت یا افتخار شاه
پسر خوانده هش
ذکر رجوع سلطنت بسلطنهان شمس الدین لشش داما و ز خردیه
قطب الدین ایکیت و لقیه احوال او
ذکر سلطنت سلطنهان رکن الدین فیض و ز بیان هاشم الین
ذکر سلطنت رضیه خضر رضیه سلطنهان شمس الدین لشش
ذکر متول شدن سلطنهان رضیه و بعیو سلطنت به
مغزالین بهرام شاه
م

ذكر سلطنت سلطان علاء الدين بن سلطان محمد شاه بن سلطان برك	نظام الملك مقتول مدعى ببرام شاه و سکافات یا غصن نظام الملك در جو سلطنت سلطان
بن رایات سلطنت سلطان علاء الدين ۱۴۳	علاء الدين ۱۰۹
ذکر سلطان سجلوں افغان لو دے ۱۴۴	ذکر رجوع سلطنت سلطان ناصرالدین بن سلطان
ذکر سلطان سکندر لو دے پسر سلطان سجلوں ۱۴۵	شمس الدین لہوش ۱۰۸
ذکر سلطان شرقیہ ۱۴۶	ذکر سلطان ناصرالدین ۱۰۷
ذکر سلطان مبارک تیسا سلطان شرق فوج سرور خا ۱۴۷	ذکر رجوع سلطنت سلطان فیاض الدین بلین ۱۰۸
جنگ احمد جان ۱۴۸	ذکر رحلت سلطان فیاض الدین بلین رجوع سلطنت
ذکر سلطان ابراہیم شرقی بن مبارک شاه شرقی وغیر اپنا ۱۴۹	سینز الدین کیقباد نمیر کاو ۱۱۲
ذکر سلطان ابراہیم بن سلطان سکندر لو دے ۱۵۰	ذکر رجوع سلطنت سلطان جلال الدین فیروز غلبی نتھاں پادشاهی از ایام خوریان ۱۱۳
ذکر سلطنت نمیر الدین محمد باربا دشاہ خشپیر سلطان چھٹائی سندھ دستان بجلان ریاستا او ۱۵۱	ذکر مقتول شدن سلطان جلال الدین غلبی بر دست سلطان علاء الدین بکر و حیدر آن کافر نعمت ناق شناس فی سپس ۱۱۴
ذکر سلطان ملائی رشیخ پوست کو حبیب قائم سلطنت پرید ۱۵۲	ذکر رجوع سلطنت سلطان علاء الدین غلبی برادر زاده و داد سلطان جلال الدین ۱۱۵
ذکر سلطان تطب الدین لشگاہ ۱۵۳	ذکر رحلت سلطان علاء الدین و رجوع سلطنت بشماہیین پسما صفر او ۱۱۶
ذکر سلطان حسین بن سلطان قطب الدین لکاہ ۱۵۴	ذکر رجوع سلطنت سلطان قطب الدین مبارک شاه برادر کلا شماہ الدین ۱۱۷
ذکر سلطان محمود ۱۵۵	ذکر رجوع سلطنت سلطان حرام نکب المحتسب لشماہیین ناصر الدین شماہ الدین ۱۱۸
ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود ۱۵۶	ذکر سلطنت سلطان محمد شاه لشماہیین عرف فخر الدین جنما ۱۱۹
ذکر احوال نصیر الدین محمد بایون پادشاه بن نمیر الدین محمد بابر با دشاہ با جاں ۱۵۷	ذکر سلطنت سلطان فیروز شاه پسر سلطان محمد تملق ۱۲۰
ذکر شیر شاه نامش فرید خان سوراز او کوس غاغد ۱۵۸	ذکر سلطنت سلطان محمد شاه عرف فخر الدین ۱۲۱
ذکر اسلام شاه پسر شیر شاه کو سرودن سلطنت ۱۵۹	ذکر سلطنت سلطان محمد شاه لشماہیین عرف فخر الدین ۱۲۲
ذکر فیروز شاه بن اسلام شاه بن شیر شاه ۱۶۰	ذکر سلطان شماہ الدین غازی هلاک ۱۲۳
ذکر سلطان محمد عادل شاه معروف بسپا زرغان برادر زن اسلام شاه ۱۶۱	ذکر سلطان محمد شاه لشماہیین عرف فخر الدین ۱۲۴
ذکر آمدن بایون پادشاه سیخیز سندھ دستان برلنفر یافت بر افغانستان ۱۶۲	ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین تملق ۱۲۵
ذکر رحلت بایون پادشاه ۱۶۳	ذکر ایوب سلطان برادر سلطان غیاث الدین ۱۲۶
ذکر ایوب سلطان برادر سلطان غیاث الدین ۱۶۴	ذکر سلطان محمد شاه بن فیروز شاه ۱۲۷
ذکر ایوب سلطان برادر سلطان غیاث الدین ۱۶۵	ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف بایون خان ۱۲۸
ذکر ایوب سلطان علاء الدین ۱۶۶	ذکر سلطان ناصر الدین محمد شاه برادر سلطان علاء الدین ۱۲۹
ذکر ایوب سلطان علاء الدین ۱۶۷	ذکر سلطنت سلطان اسلیخ خضرخان بن علیک سلیمانی ۱۳۰
ذکر ایوب سلطان علاء الدین ۱۶۸	ذکر سلطنت سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف بایون خان ۱۳۱
ذکر ایوب سلطان علاء الدین ۱۶۹	ذکر سلطنت سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف بایون خان ۱۳۲
ذکر ایوب سلطان علاء الدین ۱۷۰	ذکر سلطنت سلطان علاء الدین سکندر شاه عرف بایون خان ۱۳۳
ذکر ایوب سلطان علاء الدین ۱۷۱	

در بیان فتح مکوشت و انتزاع صلح امدادگرند و اتفاقاً عصی شدند	۱۹۶
ذکر سلاطین گشیر ۱۹۷	
ذکر نصفت اکبر پادشاه بسیر کشیر ۱۹۸	
ذکر در بیان حال راجه قو dalle در مدت او ۲۰۰	
نصفت موکب مقدس مرشد دوم بسیر کشیر ۲۰۱	
نصفت موکب والا بسیر کشیر مرشد سوم ۲۰۲	
ذکر در بیان تخریز لایت اوژلیس ۲۰۳	
ذکر در بیان تخریز لایت مژده آمدن میرزا جانی چیگ ۲۰۴	
ذکر در بیان تخریز مکب ۲۰۵	
در بیان چشم فروز و خوشی عناصر آواره سخن محبوث شدند	
با استمام امراء ۲۰۶	
در بیان حملت میان ناچین و سلام اعری شیراز سده	
شیخ ابو الفضل فیضی ۲۰۷	
ذکر در بیان برگشتن اکبر پادشاه ۲۰۸	
ذکر در بیان برگشتن اکبر پادشاه ۲۰۹	
ذکر نصفت موکب مقدس از لاچور پیانی ۲۱۰	
ذکر در بیان تخریز اسیر دولایت احمدگر ۲۱۱	
ذکر سلاطین پان دکن ۲۱۲	
ذکر در بیان کشته شدن شیخ ابوالفضل اشتفانی خاطرا اکبر ازین عمر ۲۱۳	
ذکر در بیان بینی شاهزاده کامیلیم پسر بزرگ اکبر ۲۱۴	
ذکر در بیان رحلت شاهزاده دانیال وردگن ۲۱۵	
ذکر در بیان رحلت اکبر پادشاه ۲۱۶	
ذکر احوال بوتن الدویشی ابوالفضل بیارت او که خود در پایان کتاب آمین اکبری نوشته ۲۱۷	
ذکر لیست ۲۱۸	
ذکر قائل ۲۱۹	
اویا اسے صنید ۲۲۰	
ذکر قائل ۲۲۱	
در بیان فتح مکوشت و انتزاع صلح امدادگرند و اتفاقاً عصی شدند	۱۹۶
ذکر سلاطین گشیر ۱۹۷	
ذکر نصفت اکبر پادشاه ۱۹۸	
ذکر احوال سلاطین مالوه ۱۹۹	
در بیان تخریز لایت گهران ۲۰۰	
در بیان سیدن رخم تیر باکبر پادشاه ۲۰۱	
در بیان کشته شدن شاه ابوالحافی ۲۰۲	
در بیان تخریز لایت کر که آنرا کوندو الگ گوتید ۲۰۳	
در بیان تخریز طعنه اکبر کباد ۲۰۴	
در بیان قتل علی خان و بیاد رخان ۲۰۵	
ذکر در بیان شورش میرزا بیان و تاویب و تحریب آنها و تخریز دلایت چرات ۲۰۶	
ذکر سلاطین گجرات ۲۰۷	
در بیان زوانه شدن خان اعظم کو معظز ۲۰۸	
ذکر در بیان تخریز فلک پیتور ۲۰۹	
ذکر در بیان ساعت کردن جزیه و طریق صلحکل و رزیدن چلکش ۲۱۰	
پندوستان و اختراع دین ائمی ۲۱۱	
ذکر در بیان در خبر گرفتن اکبر از راهه های سندوستان ۲۱۲	
ذکر در بیان شانبراده میمیزی جانگیر پادشاه و فتن اکبر در امیر پایه اسے نذر ۲۱۳	
ذکر از دویج شانبراده سلیم با صیغه مونه راجه موکادل سلطان چنگیزی شاهزاده ۲۱۴	
در بیان پادشاه ۲۱۵	
در بیان عجائب سرائیخ کر در زمان اکبر بوقوع آمده ۲۱۶	
در بیان تخریز لایت پیش و بیگان ۲۱۷	
در بیان بینی محمد حکیم میرزا پسر اور غمزاد اکبر پادشاه ۲۱۸	
ذکر در بیان کشته شدن راجه بیربیل ۲۱۹	
ذکر در بیان سیدن میرزا میلان والی پختان و چنور پرورد و تقریب بخشان ۲۲۰	
اویا اسے صنید ۲۲۱	
ذکر قائل ۲۲۲	
اویا اسے صنید ۲۲۳	
ذکر قائل ۲۲۴	

شیخ فرشتہ نیرے ۲۳۳	ورسندوستان چاروہ سلسلہ پنڈگ، اندو آنرا چاروہ خانوادہ
شیخ جمال انیرے ۲۳۴	امند و ازان دعا زوہ جز طیفوریان و مسندیان تکونی - ۲۶۰
شاد مار ۲۳۵	قادری ۲۲۹
شیخ نر قطب عالم ۲۳۶	بیوسے ۲۲۸
بایا سخن مغربے ۲۳۷	نقشبندی ۲۲۷
شیخ احمد کشور ۲۳۸	باپارت ۲۲۶
شیخ صدر الدین ۲۳۹	خواجه معین الدین حسن ۲۲۵
شیخ علاء الدین محمد ۲۴۰	شیخ علی غزوی سے ہجیری ۲۲۴
سید محمد عیسوی دراز ۲۴۱	شیخ حسن رنجانی ۲۲۳
قطب عالم ۲۴۲	شیخ چهار الدین زکریا ۲۲۲
شاد عالم ۲۴۳	خواجه قطب الدین نجعیل کاک ۲۲۱
شیخ قطب الدین ۲۴۴	شیخ فرمادین گنج شکر ۲۲۰
شیخ علی پیری ۲۴۵	شیخ صدر الدین حارف ۲۱۹
سید محمد جون پوری ۲۴۶	شیخ نظام الدین اولیا ۲۱۸
قاضی خان ۲۴۷	شیخ رکن الدین ۲۱۷
امیر سید علی قوام ۲۴۸	شیخ جلال الدین تبریزی ۲۱۶
قاضی محمود ۲۴۹	شیخ صوفی بہمنی ۲۱۵
شیخ محمد نور دودکاری ۲۵۰	خواجه گرگ ۲۱۴
شیخ حاجی عبد الوہاب بخاری ۲۵۱	شیخ نظام الدین ابو الموجہ ۲۱۳
شیخ عبد الرزاق ۲۵۲	شیخ نجیب الدین محمد ۲۱۲
شیخ عبد القدوس ۲۵۳	قاضی حسین الدین ناگوری ۲۱۱
سید ابراہیم ۲۵۴	شیخ حسید الدین سوالی ناگوری ۲۱۰
شیخ امان ۲۵۵	شیخ نجیب الدین مشکل ۲۰۹
شیخ اجمل ۲۵۶	شیخ پیر الدین ۲۰۸
حضر ۲۵۷	سوکن نادر الدین احقی ۲۰۷
الیاس ۲۵۸	شیخ نص الدین چرانی دلی ۲۰۶
ذکر ابو المظفر نور الدین محمد جان گیر پادشاه ۲۵۹	شیخ شرت الدین پانی پتی ۲۰۵
ذکر دریان بنی شاهزادہ سلطان حسرو نملت بزرگ و دیگر کوئی ۲۶۰	شیخ احمد نہروالی ۲۰۴
عبد الرضیگ ۲۶۱	سید جمال ۲۰۳

۲۶۵	تو بہ مرکب ولاہ سیر کابل و سویلی آجھا...
۲۶۶	ذکر در بیان در آن نهاد جان بگز روچیر افغان خان بحوم سراں بکلی ...
۲۶۷	ذکر در بیان بازآمدن خان عالم از امتحان گیر سرکار امیران
۲۶۸	ذکر نصفت موکب جان گیر سیر و فکار احمد آباد بجراحت
۲۶۹	ذکر راهروت شاہزاده محمد او زنگ نزیب لدشاہزاده عزم شہنشاہ پنجاب ...
۲۷۰	ذکر در بیان مقرر شدن سناره رچاود در غمان در شاہزاده عمارت ...
۲۷۱	جان گیر آباد در لاہور
۲۷۲	ذکر در بیان احوال تباکو و منع و دکشیدن آن
۲۷۳	ذکر در بیان بعضی از بیان سوانح
۲۷۴	ذکر در بیان رسیدن بزرگیان بنگال بحضور تماشائے انزال
۲۷۵	بازپس اسے حیرت افزای
۲۷۶	ذکر در بیان تغیر کانکش که مقدمہ منتع کو هشان خوابست
۲۷۷	ذکر در بیان نصفت موکب والاعبد سیر کانکش پشتیرول پنیر
۲۷۸	ذکر در بیان بین خان شاہزاده شاہجان
۲۷۹	ذکر رسیدن صافت خان در حضور وحدت گستاخی گردیدن
۲۸۰	و آصفت خان را مقید کردن
۲۸۱	در بیان حملت چاگیر پادشاه لقا نمی نیا
۲۸۲	ذکر صلطنت ابوالسلطنه شهاب الدین محمد شاه جان باشداد
۲۸۳	صاحب قران شافی
۲۸۴	حوال سال بعد مطابق سنه شاہزاده عسی و دشت بجرس
۲۸۵	حوال سال سیم مطابق سنه شاہزاده عصت پنج بجرس
۲۸۶	حوال سال چارم مطابق سنه شاہزاده عصت پنج بجرس
۲۸۷	حوال سال سیم مطابق سنه شاہزاده عصت پنج بجرس
۲۸۸	ذکر برتر از عجائب زمان شاهزاده جان و عالمگیر
۲۸۹	ذکر نصفت عالمگیر او زنگ بسب از دکن
۲۹۰	ذکر محابی او زنگ بسب باراچ جبوونت غفرانی افت تبایید
۲۹۱	ایندہ قدری
۲۹۲	ذکر احوال دارالشکوه و شاهزاده جان
۲۹۳	تعلی عنوان فرمان نبا امداد الکاک
۲۹۴	ذکر حارثہ راشکوہ با او زنگ بسب فیلان پاہنکا بست بست بست

<p> ذکر رفتن شاہزاده محمد سلطان نزد شجاع ۳۶۴</p> <p> ذکر پرشنگ شاهزاده محمد شاهزاده بشکر کا یعنی خاندان ۲۳۳</p> <p> ذکر پرشنگ سلطان محمد شاهزاده بشکر کا یعنی خاندان ۲۳۴</p> <p> در ذکر اجرای لشکر در مالک چهارس ۲۳۵</p> <p> ذکر درود بوداق بیگ نفیر شاه عباس شافعی ۲۳۶</p> <p> ذکر اسرار آمدن دارالشکوه و ذبیح شدن آن سر برادراند و خواجہ قیل ازین هم ذکور شد ۲۳۷</p> <p> صوره خضر ۲۳۸</p> <p> ذکر محل از جمل عالم گیر کرد و تحسین حیدر آباد و بخارا پرورد ۲۳۹</p> <p> صورة خط ۲۴۰</p> <p> ذکر مجتمع از دو قاع غنگ چدر آباد و لشکر کشیون عالمگیر بر سلطان ابوالحسن پادشاه آجنب آسمانی ۲۴۱</p> <p> ذکر نیمه میلوس نهانی ۲۴۲</p> <p> ذکر مفتوح شدن قلعه گلستان دوپایان احوال سلطان سهراسرازده ۲۴۳</p>	<p> ذکر شهزاده عالی دارالشکوه خسروانی مال ۳۰۳</p> <p> ذکر نیفست عالم گیر بیرون شاہجهان آباد و سوچ که درین فر روئے داد ۳۰۴</p> <p> ذکر اسرار شدن عالم گیر بخش تبریز و قزوین عالمگیر ۳۰۵</p> <p> جوں عالمگیر با اول بخت سلطنت نبا بر عایت ساخت ۳۰۶</p> <p> ذکر معاودت عالم گیر از لستان بنشده جهان آباد مبارکه فوت شجاع و برخان از رسولخ آن زمان ۳۰۷</p> <p> ذکر نیمه نیفت عالمگیر با ایات طغیر شجاع لعیضه فردشانیدن غبار اشوب شجاع ۳۰۸</p> <p> ذکر افواجیکه لشکر کردگی شیخ بروصن شکر خان و زنگاب دارالشکر و تسبیح بود ۳۱۰</p> <p> ذکر معاودت عالمگیر از ساحل گلستان بسته اخلاق از کفر آباد ۳۱۱</p> <p> ذکر حکمیون عالمگیر دارالشکوه مرثیه نهانی و خفر یاضن بقدر ۳۱۲</p> <p> آسمانی ۳۱۳</p> <p> ذکر نیمه میلوس نهانی ۳۱۴</p> <p> ذکر دستگیر شدن دارالشکوه کرشته گشتن آن عاجز چاره ۳۱۵</p>
--	---

بِحُكْمِ حَمْرَهِ قَدْمَهِ شَرَهِ وَقَارُونَ خَلَّا يَحْكُمُ كُلَّ شَهْرٍ بِعُوَنِ الْمُلْكِ لِتَفْسِيرِ حَقْ وَلِعَمَى لِتَفْنِيدِ حَقْ

درینان فیض اوران کے بعد تو ایک بڑہ تباہ نہشان بھی خاص طور پر دیکھ لیا گیا۔



تفصیل یعنی سیوں سیوکے امروزان فتحی بان سمجھ بائیں۔ سیویں علاوه تین سو سیو جنہی غلابی مہمن خلیل طباجیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ قَرْآنَ الْكَرِيمَ

بسم اللہ الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى على نبيه الکريم والى اوصيئين اما بعد ببر کاد نشر ای تجھیر و تفصیان لاگر غنی نامند که فیض الایین گشته
کوی طایی را زنی سلیم طبیعی تقدیم کر نیز له با بر غایت شمع هایت تو اندو درید و فطرت علی افسوسه و خلاصه اوقات که کسرایی گشت و ایستاد
آگرچه علمب اکثر در ختم کار علطفت میگذرانید اما بر تهیی همان فیض برخی ازان حیان اد کاشتر جنون و بزرگان حکایت داد که خضراء
بود و اندی نود و بیستین که را آنها اقتصاص افزود که و بعد این تعداد سعادتمند و خسته نا آنکه بسیار اکثر سعد سکشیر از عی بیت شمع زیر گوش نامه
زیر خدمت خوشید یا افتخرا پنهانی احجار رتو خورشیدی فیوضات بزرگان و خرابه طلین و یحییان تابید و کثیر شربانی اندک بر وشن بیانی گردیده بسیار عادل
تبار و کتابی غم من فیلار جوان اینکه از روزگار روحادیه بیان از حصار نمود و کشیده بقوش چند از قلم این نهاد پایه ایار صوفیه رودگار به یاد کار ماند اما
نهاد روانی غمی این بکر بود و همان حق ناشناسان سده این اندیشه مانع این هیئت بود که میاد اشیخ تیمه خود را فراهم دید و بترم بیان این اندیشه
کمیش خوبی برخیز نیز کاره بفران تهران تقدیر اهل علیعیتی بپدید آمد و بین های ای سبدی کرد و میست پیشینان که نگک اسلام بودند زمانه برجیه و
ایران مصحاب بصل عینی سروان گلگیشی سرخیه بار و درین بلاد تمدن اروجتیار یافته نمیدر و زنها بسته خلاب بر جنوا بعلاد قواد و دستیلا بر ایجاد ایان
بالتفیه و زمان دار او هم اسارت نموده زمام مکمل رایی بیست کافر نعمتیان همین یا رسپر دند و بانک ایام هر تیه مقام اهنا نیز مشکل شد پرده از زن
کار برخاست خوبیت دولت صاحبان ایلان اشان گلگیشی بانفراد و اقتداء رسیده و ریاست انجام اعتراف و خود پرورد عدالت مایه جواب هایون ملی جهان
آسان پلیه عالم دار فلک مقدار هایک کر که وقار عین عورن محاب و مفاخر تجمع فنون فنائی باطنی های هر بر که زین خود مندان ایلان اشان ایشان
دست نکارش را ترسیخ خود شد فلک هدایی دست افتخار شکفت تقریر و پنیریش طازه هازه روی صحافل نیمیش غیرهایی هی بر شر همراه است غمایش
زدم خطا یایی اسرار نهانی دار که ایک شناس راجه ضمکتبه فنائی خلاطی دار سلطان ایلسی اوصیت اصحابت خداش کاسه فرعون فرائش گوهر افراد و زن
وجوه انسانی پر کوکیستش آینه نقوش هرممه صید و پیشانی صدیک کوس دلوش بار قفع صیت سکمکین نواز کلند آوازه رای اینی کنستان
غشکش پسیم این من عالکویی بجهود وزیر دستمان تازه فراز نده رایات کشور کشاوی عقد که کشاوی دعاقق تحریم از مانی رفاقت دوایی همک

اور اور دامی بزرگ جو کوکی چھٹلماج ہبند بادر شر میکوئند کرفت را ابرآمدش سد و دکرد و پشنڈ جنکا نیندہ لشاط میں ندو زند و موجب حیرت نظارگیان
میشود و این غلکار خاصہ ہبند کوستافست سچنین کا وکیراتی سہایت جلد رومیز قارہت میکوئند درولایت گروات احراباً بھی خیار پیشہ پڑے
ہبند سوارشہ رائیز نہ دمال دم بعارت میکنند و اسپ سواران یعنی نیتو اندر سید و اربک کر آئیں ہلیں رنگہ کوئند سواری آن خاصہ ہبند کوستاف
سید و دار و اگر زین را چھوار باند خالی از ارامی نیت دوسرس بانہم تو انہی ناشت و بساجست بدگر را تو اپنے سید و اربک چھار پا بھی رتہ
کریا تو اع آرتیگی میسازند قابل سواری امر او ملوک انجام است ایمی خسرو در مدح آن گفتہ بیت ساخت از حکمت کاراگهان، خانہ گرفندہ بگرد
بہان - نادره حکم خدا می حکیم - خذ روان خانگیانش مغیم و کریم مناقلات و علوم مردم ہبند احوال ابتدائی خلقت وغیرہ تحقیقات
صلوک حکمی ایجاد بسط تمام دارد اجالش ہم خالی از احادیب کلام صورت ہبند و خان فائدہ در میں آن لفظ ابوقفل حجر اکبر نام در قرسوم آن
کتاب کو سمجھ آئیں کہ بیت خلاصہ رسوم و علوم مردم ایوالیت بکمال تتفیع الحاشیہ پر کاظمی خواهد کتاب مذکور جو ناید بھی ازان نیابر
رفع نہل اسخراں میکنند و میکنگی آفریش بجهدہ گوند و فراوان برگزارہ اندشگوف کہ سانہا اور دہ بہانہ برخاطری سی کرفتہ از اجلدیک فوع
کرا خانم منود بآن فاکنہ رپنے میکنند و آن اینکا اول غمینی کی حضرت وجوہ مطلق گرفت و جلوہ خاص فرمود سمجھی پرہاہست وہاں عقل اول ازان خوب تداند
وازو چھارکس از غمین و بہم سیداول شک و مندن و ساتن ہننک در پر کدام فرمانش فت کہ سہت در پیدائی خلقت ہبند از فراوانی توجیبات
قدسی بدریں کارپر دختند سکالش در گرگرفت و از پیشانی خود دیگر ابر اور دہا دیوتا میافت از جلال فراوان کدر و دیشلستک آفرین فراونی را ویافت
دکمن گیر اپدیدا اور دہانی از عقول عشرہ تجیکر دھبند بعد ازان اپنے کیر خود مردی وزنی برآور دمنیست روکا کام اول ہن نام مرد و دوست
روکان امام زن ہجانا ادم و حوار ایمان نکم خواستہ و ازین دوسرا غاز زادن شد و بھی خلقت کارپنے کارپنے کیا اور دہانی کیا اور دہانی کیا
قدرت و شیست را لزین قبیر خواستہ اند و چون تائیت نقطی بین اسماہست بیدانشان متاخر تائیت حقیقی خیال کر دہ و او وہ طایجاد عالم کشت
ویرخی آفتاب را وسیلہ ایجاد عالم و انتہ اند سبعش ہجانا انکر چون بین عیطم راقوی اتنا شیر در مواليش لشیا یافہ اند بی ایضا عنان گمان برده اند که
در عالم علوی ہم موثر پودہ پا شند و جمیع عالم اند او خواہ بود و حکمی ایند و رحماء بیخ عنصر قائمند برچھار معرفت اکارنام خضری را فرائید و اکو
محیط بجهہ جاوہ کرس داند گویا دھامی عالم اور امقر کر دہ و بآسان فکل غیتند شمارہ بڑو ایشہند و منطقہ را بطور معرفت دو از دہ کھش کر دہ بھری
نامی مطابق نامہای عربی کذب شہری بھش رکاس کوئند کو اکب راحیا میقیتی متنیز بزیر عیطم و اند و ہر غمی سیداہ رانامی سجادہ روزہ میے
ہندر را یکہانی نشوب کر دہ اند و بزیر عیطم را نور بحیثیت متفضی از حضرت نور النور داند و پیوند نفس قدسی باہر کی و گرد بھی اختران را فشری لفوس ایجادند و
کوئند کیکارش تری جان حضری و سردن ایوسی لفستانی و تربیت روح محمد بدان مقامہای عالی جایی یافہ اند و زینت را کروی اشکل
و اند اما گوئند کہ تمام کرہ زین سفت جزیرہ عیطم دار و بھر کی رانامی برگزارہ اند و در بیانی رامیح ط او دلند و بھی ازان جزا رسیداں خبر بہت
کہ ہبند و چین حرب و عجم و فرنگی ترکستان بروی آن اما نیقول نقل پستان ایہاہست و دانش گرایان اینہا در اکثر مقامات یونانی آسا و چچب
کہ ایا یہم سید را بیدانشان متاخر از بھکری و دنیا دار وی بیہنان تیزیں بھین بیکر کر دہ ہبند و عالم را سخیش کر دہ بیانی دسرک لوكنام ہبند و
محل پا داشن تکوکاران داند میانی بھولوک سکن بھی ادم و دیگر حیوانات و پا بھی را پا مل محجن جزا و سرای بیدکاران پنداشند و بالا فی لدھا
ہفت کا نگوئند و پا بھی را کنڈک در کات سبعد شماند و بھر کی رانامی برگزارہ اند و چون پیدائی عالم را بکرات و درات قاکنہ در صورت تسلیم بھن
ہست کہ مبعیع عجیقی حل مجده بہ بار بمعنی دیگر ایلاح کائنات فرسودہ کشہ لہذا در چکوئی خلقت اقوال مخدوہ ایرا و منودہ اند اما در بھر صورت مسلسل اک
بعد ایجاد و بکر و دویکہ زدن نا قلنند و بعد پیدائش آدمی زاد چون اند کثرتی در اینہا پیدا دم بہا آنرا چھار صفت گرد ایندہ براہی صرفی نامی مقرر کرد
سران انجام اور کہ حماحت علوفیل زند و عبادت بودند بہر ہٹن میں نہاد و صاحبان حق کا و شجاعت و عقل و طاقت را چھتری و صاحبان بخارت

بروزی انداد مقدیس بطوری بزرگ و جلوه فرموده خواهش باز پرسیده بمالید و بسیاری همانوران چنین از این شرود و اندکی زانهای را خواهش داشتند که میتوانستند این را بازگردانند و خواهش نداشتمانی که امدواد و حکومت حالم علوی ازان در گرفته بیکی از خویشنا و ندان بپردازد و بوجلبهای تریش شناخته پاره بجتندهای خواهش گزندیاره فراموش کرده بود پسخ یافته که من بدان صورت پنهان آمده قشیستی از راه خود ترد و در اینک زبانی بدان شمال جلوه فرمود و بیپاتان رشد و پیشگاهه او شناخت و بجز اینستی رو از گردانند و آزاده کیک سورون نشان دهند چنان برگزین میشین یکان برآمود و آندر کامیاب فرمان روانی حالمی لاشد و بتنهه او هزار سال بود و شنگجهه و تاریکه بیکی بیولز است که شیر آسلو پایان آدمی و شن درست چک مامیسا کشکل بچه ته چهارمی در شهر ازان بود که بهند و نزبان نزد روزگار ترو و ارسلانه اگر و پیانی گرفت چنان برگزین از گزندی دستی سالمهای در از در گذارش نهش تون بیرون و تاگه از دیگران ملی جلوه فرموده آنزویی وزار پرسیده شنین بحضور داشت که مرگ من در در و شور و نه در شسب و پنهانه از یکان یکان جان نکر طلبید و بیپیش مان روانی نشید ببالا راه خواهش گهار شد خویشند پرداز که خواهش آشت که مرگ من در در و شور و نه در شسب و پنهانه از یکان یکان جان نکر طلبید و بیپیش مان روانی نشید ببالا راه خواهش گهار شد خویشند پرداز یافت و دیوتا پاروسی در پیستاری نهادند و حالم از نکوهید گان برآمودند گان اینان بیان بخی برها از شن چاره کار جشنده خواهش میگرد و خوبی شنگوئیه اور فرزندی بود پرلاوه نامهاین دیوتاها از دی بیشتر نمودی و برخلاف پدر راه حق پیروی هر چند گوناگون آنرا کرد او را ازان کش شنیزی بیان جواه کرد و از نیزگنگ کاری آنی ازان متون پیکر مکوپیدیامد و اور ایده بید دران چنگام که بزمیست میان روز و شب بپید ای پیکر ایند ای کار او پیری شدگونه آن آنی نشان از پرلاوه استدایی خواهش کرد آن غایی نظرت راجع چیزی فواید جیون مکت در خواست و آن چاوینه ایست که دامن آلامی و پیشگی ناید و پائی خمثهادی نشود پیدا کی این صورت صدصال بوریا من او تار آدم کوبله بالادر عکیت شریتاهاه بیهاد و نکل بچشمته ده او سی در شهر بیون بجهد ابرساحل نیمه از خانه کشی بن برخی بن بر جهای شهود از شکم آدت آن فواید ابعاع بزاده هزار سال که مردانی کرد از گزندی دستی میکی برای سلطنت سه لوگ بیانه کشید و دواز کامن بخش خواهش و پندرفت و سیگ فرمانی یافت و اوزنگ نشینان راه خواهش را ایل ساخته چنان بفران روانی بازگذشت دگوناگون تکین بجا اور دیگرین اینچه درین رو شهاب دیوتاها اینا کنند بکار نبرد و دیوتاها بکسری دیگرندان راه از شن الماس عنوده او از انجام کار آگهی واده آرا کنیشید و دران ساله مه چهره صورت برآورد خفت چون آن هولو لمحی آگهی در آمد بتفصایی کرسم و عادت پدستان حکیم برد و ایج بر نشانه بیهاری آموزگار در بکن که تزد که هیت آغاز نهاده بود حاضر شد باشیں راجه خواهش پرسید و گفت بر این قسم خویش از ته بان خواههم او برآشافت که از چون من می اشکو بی بزرگ و بقیه چراچین کمتر چیزی برش و شش و دیپیان نزد از عی خن چون راجه پدر فرسته شد از قدم چنان پهناور گردانید که طبقه زمین ملطفه پاتان از فوگرفته و دیگر قدم را چنان فراخ ساخت که طبقه بالا را پر کرد و راجه در عرض قدم سوم خویش را بسپرد و از انجا کشیکوئی در چند بیود او را ازان نیزگی بار داشتندیا لدت پاتان که مزدگرداند پرس امام او تار آدمی بکسر خاچه کن بر عین این شکمند اور زنگدار علیک شریتاهاه بیسا که شکل ای سچه ترودی در موضع ریگناز و ارسلانه اگر و پیدا کی گرفت کارت و بیخ نام بیست و پانی در قوم دستی بفران روانی نشست و از نیزه سخن خویش نشود بودی تاگه که است از هب باز شنیده در کوه کیلاش بیاضت گردی و آنده جهاد بیو او ابر نواختن را دست برد او و خواهش و خدیوی برس لوگ با او بارگردانید و آزار دیوتاها در از دستی نمود بدان سان انجام که را در خواهشند پریش بافت گوئید جو کن از مقاطعه هر چهار یو هست در زیکا از ادات ما در دیوتاها از پیش دیشند و خیزین پورا و پرس امشیش چهاد بود که کیلاش ادیک موزی کردی و پدر او چند کن در صحر ایشخ نمودی کارت و بیخ روزی هنرخیت شکار و شنید که از اهله برزا و بیه آن شهد و چاره که سنه و شنگی بر جست اد انجی ما دشان ایلخ ز خوش از خوردنی و پوشیدنی دگوناگون بجهد زنگان میشیگا و چنور آور در این شنگفت اقلدو و گفت دست برین نیالا بیه ای انجیست که از اگهی و خیشی او گفت اند فرمان فرمای حالم کام و کام و بین بین بیزد و انجی منجی هم سر انجام میسازد راجه آزاد و گرفت خواهش ایلگا و نمود او پسخ داد که بی فرمان

اندر خواهش تو ان پنجه رفت و لشکوه دینوی نتوان بجست اور دا او چشم بر شد و به چیار در آمد چند آنکه شکر فرامام آورد و او از مشتمل کاری از پیش نزد آخوندی پنهانی آمده جدکن دا زهم گذرانید و از گاو لشانی یافت زیر که پسر خود پسر امام اطلب شد. رسوم مسافران ملک تقدیس نمای او در خود آمدند خوشی سوخت و آن فرزند امکین توزی بر صحاشت پسر امام نیز روی تحدرت ابدهی به چیار راه رفت بست و یکیار عرصه نبرد آمر است گشت آخوند راجه قالب شی کرد و سلطنت بیدیو تا پایا گر وید زر بامی عالم فرامام آورد و در چکن خیرات نمود پس از هجره مستبدیز کشته پیغول نهانی بر گزید چند شیخ نهاد که هنوز زندگانی دارد و در کوه جهند را از زمین کوکن نشانی هندر راه ام او تاریخان همانند که راون نام از گروه رکس بد و نیشت بر بیانیه رسید خدیو وه سر و بست دست بود و یکوه کیلاش ده هزار سال ریاضت گری بجست و سر یکی پس از زدگیری درین راه بر افشاء و آزو آنکه فرمایز وه هر سلوک یاد ذات قدسی خواهش شیخ پر فت دیوتا باز فران پیغمبری میتوه آمدند پیشین وشن امکنند اور اور خوستند پنجه قدر آمد و انجام کار بر امن نامزد دشنه اگر در جگ تریا ماه چیت شکل بچه ته نوین در شهزاده از شکم کوشیدیازن راجه جهارت بزرا و سرخانگی قتوش نهانی اند و خست و بست از هم باز دشنه دشت نور وی پیش گرفت و بزرگتر تگری پیشش جا زندگی را پیرایه و یکی بست فرامزد و ای جهان گشت و راون آیکو نیز شیخ شنا پیش از هزار سال و نیک شیخین بود و شاکسته همین های ریشاد گشت ای و تاریخی ازین چکنیه لال فکسی او کرسین جادون هر زبانی دشت و شهزاده کیش ای اور امیره و کار او پیغمبری گرداند او چاوشکری نوزادگان فرامیش نهاد و هر سال خون چندین بیگناه ریخت آمدند آنکه دیوکی خواهه اور اپسیدیو جادون که توانی کرند درین نیکنام او از شیخین فرزند که شیخین فرزند او از جهان پیشکرد و هر ور زمانی فرشاند و هر پیغمبری که زاییدی نیزستی سرافراستادی مختلف بسیج جهان پیغمبر شده و زیر گشا و در ما او گردید تو با وہ سخن که آن دوی آب بیون در خانه تداهی زمین نهان خوشیده مردم را خواب برده بر وحای انجام گذار گزند خست را بگیر پسیدیو چون رویی بدان کار نهاد و باید یکی بگشت و فرموده بجا آمد تجست در نهالی گندیش از هم گزند و دیوکسین از زندگانی ای و برسند فرامزد و ای شاند و بگیرستگان آور شهاده برازد خست و صدر پنچ سال زندگانی کرد و شانزده هزار و هزار و شصت زان دشت و از هر کمیه پیغمبری و عقیده آمد هر که احمد همین میدانست که بگوی شیخها او بوده بوده او تاریخ کلیج ما بیکه شکل بچه تک شیخین های شهر گلبا بجانه راجه سد و دهن از شکم کیا بزرگو نیز چون چنگکما بسیار شده فران ایکی شیخ فتیش نوشت که با منی بچه و شده آیین بید ما و چنگکما لکنو شتر غاید ازین و دران همان میده فران پیدا کرد و صد سال زندگانی کرد کلکمی او تاریخ در کلکمی ایکه فرامزد وید کاری فرقه فی گیره و خلگه ای کی بزیر دو عمر با کوتاه کرد و همیشان زیستی همان زندگان فران شعله زدن سیمان ای چاره کزینی بدان افسوسی بیکر پیدا و جهان را بیاد آبادگردان و برخی چند دهه افزوده او تاریخ بست و چهار برگزارند و در احوالی یکی ناجا پر خسته اند و شکوف دسته تنهای برگزارد و گوناگون پیکر ایان از زر کشم و جزا آن بر ساخته موای پیشش گردانند لیکن همین بوده و پیوران او تاریخ گل زندگانی نهایت شخص کلام در حقه اداره مین چلت آنکه کوچیل ایجاد خلقت بر جا هست و باله امام والقا ای که کنایی که از این اند از زبان بر جا موجود و شده بعد از آن بینی آمدگان بر جا در تفصیل آن کوشیده شش کتاب آراستند و آنند که بست و رسن نهی شش قسم هم گزند و هر کی اشاستر زمانه و کتابت های اغض کوئی کیم مای سیچی ارجوزه کرد و هر کی رانایی بعد از خسته و آن که بید و هم بید و نامه بید و اسیرین بید بجهت و برخی همین گونه که بر جا چهار رود و دهن اراده از هر دهیز و هر چهار چهار نکو بر آرد و عجیج هم بجهت و آن هر شش فتح نهاده ایکه بگریجی از امور اخلاقی و اقتصادی مناقشات بسیار داشت و در انشوران متاخره که بسیع تعداد آن و پیمید خود کوشیده و تفصیل آن کتابهای اوشخخستین شناختنی هست پیدا کرده آن کو تم رگهیس و دو قم بشیکم کش اسمازین کتابی تصنیف کنای ای و نشاند هست همین سامگه شاستر موجود آن که بین می داشته است پیچارین پاچل شاستر مدون بین علم خوبی ای زعلم ایست پیچمین بیانات شاسکم بکیم بالای این

ذکر احوال حاکمیت شاهنشاهی افغانستان

لهمه این بحکایت عرض حالات آنها می‌بادرت نزفت و احوال حسنگ در آینه ای که بود ببابین احوالین چهار صوبه هرین چهار فصل گشت از اینجا
برگش آنکه باشد حالات چهار صوبه‌ند کوره درین اوراق ثبت فرموده بین خیرخواست گذار چون اندکی از احوال هندوستان تحریر در آمد شده
از هر صوبه نیز رای سیرین چن تعلیم دارد و از خروج رست ذکر احوال حاکم محروسه هند با جمال طایق تحریر و تغیر شد
این فصل که برتر ای از و قرسوم اکبر نامه که مسحی بایین اکبر سیاست تابسان چلم جلوی حلال اندیش خدا که برادر شاه که فوج
دین و سال آنچه بود و سالهای سلطنت او را از آغازی جلوی و سال آنچه میتوشتند و هنر ای و خصوصی و هفت قصیده ای صدیع شرک
در ظهر او بود که برادر شاه آنرا دو از ده بخش بر ساخته هنرخی راصویت نام خواه و بنام عموره عده که دران بخش واقع بود و خود را دشاده جانی را آباد نمود
بنام خود موسوم گردیده بود و کشناس گردانید و چون برادر خانه‌یی احمد نگر کشناش باافت پانزده قارگرفت لحنی از هر کدام بری نگارد
دو سهستان فرمان دهان و سال ای مد آنها بگزین قول میگذرد بیکاره بهار را وده آذآباد مانوه احمد بادیر آخانه‌یی احمد نگر اکبر آباد شاه چهل آن بعد
وئی اجیر ای هور ملستان کابل صفویه شبکا لمه از اقلیم و مساحت در از از ندر چاله که تو ساتمیگدی گردی مار بعد که پهنا از شمالی کوهه پلایا
سرکاره دران دوست کرده خاور در رایی شور شمال و جنوب کوهه با خرسویه بیهار بیهائی نام و لایتی بود شماره این ملک از نیو لایت گشته
گویند در انجاد رخت این بقدادی و کتر شود و نیک بار او ره پیوست آن فراخ ملکی بود است او لوس پرورد ایجا بسر پرور که راجحی آنجای برای که
خطاب اوست نام امر اور اسکان آن مملکت با اضافه زرین شهرت گیرد صاحب دو لک پایده و هزار فیل است اسپ کمیاب شمالی این صوبه و لایت
بود از آنچه گویند بزرگ آن سر زمین خداوند هزار سوار و یک لک پایده کام روپ که از اکان رو خواند و کامنایه است اوست جاده و خوب برگش
آنچا شهود است در سرکاری آنجا حکایات غریب برگزارند اما بعد تحقیق از حکام آنجا که نشستنیان بوده اند طلوع شده مطلع اصلی نهاده زنگ
پیشین شاید چیزی بوده باشد و پهلوی ایزو لایت ملک آشام بود از راجه آنجا فران شکوه برگزارند چون پیری شود خواص آن و اندر و
زن لایه است که با اوزنده ورگو شوند پیوست آن پایه است و چون آن خدا از و بیهای چیزی گزارش رو دو محام با چین گویند از خان یافع که دار است
بست تا بدیهی شوچل نزل رو دی بزیده هر دو کنارش بستگ و چونه بزیر آورده اند سکندر دوی ازین حد در دیان دیار شتافت و فیض
وارد که رایی بود پیهار شبانه روز توان رفت میان شرق و جنوب بمحاذة فراخ نکی بود از خنگ نامه ندر چاله کانه و معموت باسلام آباد
سرحد او بکار از دست میل بسیار شود و اسپ کم خروشتر نزیر کلیاب و گران از رگاه و گاه میش تهداده جانور است این که چه و ازین هر دو دارند
گوناگون و رنگت برآید شیر او را خوند کوشش اینان برخلاف میند و سلامان بکو صحیع ادیان گویند که خواه خصوص توامد اکبر گرد و قهنا از ما و حضی
پر هنر ز داشت اند فدر بادست کیش را ولی گویند و از صوابیده او بیرون نشود رسم آنست که در دیوان زنان سیاه عاضر شوند و مردان نکو شر
نیا نیز دشتر سیمه قام و کوته تز دیکیه بین گروه گلوب و آنرا چیز خواتنه در برخی بسته ای نامهاد ای املک چیزین توییزند فیل میاره سیار مویی
نیز پریده که مسحی آنولایت از خنگ است کان یاقوت والماس و خلد و نقره وس و لفظ و گوک و دران واور با قوه گله بر سرکان او ویش
رو ده بار او لوس پر و زیر کارز ای بود نامه میل بیکاره بگزین قرمان دیان پیشانی بیهناست بست و بلندی و گل و رنگی ای کاخی ای ایسته و آن
آل گویند بجهه والصف و لامه ای پر چو شگی ای بیکاره بیان نزد افاق گشت بعد در آفریش حرف ما افزایش پا قت به بیکاره شهرت گرفت که ای ایسته
نز و یک دسر ایکم میانه نور اغذیه بارش شود و تا آخر میزان بیار و وزنیها اکثر جاییکه بده آب فرو شود و بدار تر درستی باشد قبل ازین ای زمان پایان
باران یه و ایه شدنی و گزندی بخلق آنجا رسیده و بیکاره از در دران ولاست کمال اخراج دشت از پنجا هشتاد سال ای شورش دوست
رو ده باری آن مملکت بسیار بکه نر عزم مردم این دیار افزون از عذتار بوده در نیو لاکه ایحاب بگلیش تسلط بافت ایام حکومت هندادیافت ناقش
بلاد بند و دکنی دلی ترجیح گشیده و در ریا ای خرد و هنگ که خرد مدد خود در ریا ای این چهار صد و پنجاه و دو در ریا کلان و کوچک بجهه میسطه رهجه

آمده و آنند و گزین نمی‌باشد در بیان این صوبه کنگاه است و مترسی اش تا پیدائش و آن گویند که از می‌بود مهابا و فروز و لازم تالی کوچک شلیکه آید و مجهوبه و بیلی و اگر و واله کیا و سپارگز شتی دین صوبه در آن گویند بیهادگر تناش تمنی همایو راستا کش گری خوشندگر و آنند برای ایستگاهی نیما کان خود گلگه کار او رخواست و از کنیداش که محل قاصلت همایو است آن دریا را گرفته هراه خود او را باعتصمه نرسید و درین آب گلگاه نایپرخوان بزرگانش موجود بزمی می‌باشد هفت تعداد آن کسری از سه سال افزون گویند و تکفیر که هستا نهاده خصوص این حکایت برگزیند که عقل از قبول آن بجهود تجاهی خاید این قسم حکایت‌ها می‌بینند و بالاتر ازین از بران باعی اشتان که عبارت از کتب سیو تو این نخ هست مقول هر چند کش مذکور مناسب با افضل اشتان باشد اما در انش ناصله این قسم مقالات را اعتباری نم محسن افغانی پرستی هست پایان تصدیق سوی که مزار شاه مرضی ائمده در انجاست و تکش گشته کی جنوب در پیر و آن گرد و دو همایر قی نام پاید و شعبه کلان که شرق رویه رو و بعد فاصله کی چهل کروه باز شعبه ازان بطرف جنوب رو و مکانی نام باید خاور رویه نزد و بند پیلات گلکوه رسیده و دو شهدگر گرد و بدریا می‌شور در مشود و آن هر دو شعبه جنوب رویه فری خوش نمایا بهم پوند و دیک جانشده از زیر پندر چوکی و مکنة گنپشته بریا می‌شور نمی‌زد و درسته اش این دریا و انشور آن هند کنیده ما هنگاه شده اند و از آن گذر کا انجام بعد بر شرنده در پندر چوکی و شهت آن ایندی پرتش و ائمده دیگر ریهم تپریا می‌بوده و راعی مجهله هر دو مفتح و مایم خنی و میم و فهم باعی فارسی و تایی فو قافی و رایی مجهله از خنا کوچع آید از انجا بسیار کاریار و هارسیده اراضی و مزارع انجار اسیر ای اگر و ائمده بشور دریا در تدو دشیر کشت کارشان بیست و چندین کوچه شهود آندر گیر نمی‌بینوی ای رایماید و سالی سه بار بکار آمد و دروندیز راحت آنجا که گزنه می‌بگد آب افرادیده بمالد و خوش بگذرد شود چنانچه شهود چنانچه تجویی کاران بارتفاع میکند نه راشست دست اند ازه بر گرفتند و عیش فران پندر و مالکذا دشیر خورش مردم آنجا بسیار نم و آن دیگر نمی‌بینوی ای شهود و شهود و مرو وزن آنجا بپنهان پشند و خیز از لانگه پیو شده خانه ای بست و لخت چنان سازند که در چندی پنجه از روبی و افزون بخی شهود و دیر پاید و آمد و شد که شتی خاصه هنگام بارش و کشته ها برای جنگ و پدر بر داشتن و سواری ای و تر روسی گوناگون بسانند و سگهای اس که احال معروف بیانکی هست برای خشکی بسانند و در دره لور وی شستن در اکشیدن خویند بران بنشای عیگی رویی و دید بر فراز آن جهت تابشی بارش گزین چاہی بسانند و گاهه بر و اند و بینی فیل سو اشوند و اح اپ خود و عهد بپسته حنگه مخفور بجد افاطر سید و حسیر آن خاد رخوبی ای نظیر نوعی بازیستلی ای بایستی بیانند که از بجا و رست شهود ریا بجز افاضی حاصل شهود و شهیا می‌ولایت دیگر در نادر این صوبه بکثر تمام انواع و قسم ام چیا بود محل و میوه فراوان و دلو قلی بسیار و صوفت آن بیان تالا هور تجارت برند سر کار چیست آیا و شهری بور پاستافی و دارالملک سلاطین این صوبه صوفت به لکه هوی و کوژه چاییون پادشاه چون برین ملکت سلطانیافت برین نام روشناسی گردانید گزین قله بس طول و عرض بخانچه از فشتیه ای بیندیک دیوار آنجا شهر و قلعه کیا و دار و عمارت پور نیز انصاصه بافت و بنوی حمارت و ساجد و مقابر پاستافی دران محظ طیاست و اینه تحدیز قلخان بخوجوت افراسر کار حمو آیا و مزبان ایندیار در زمان چزو رستی شیر شاه برا و برخی نیلان خود را بچیل این بوم سردار از این ای قلخان فیل و در در سر کار چینیفت آباد بسی خیل و فیل صوح ای سر کار بیو گلایا بگلایا کیا ای هست خوش بقدر خود سه امکنست ملول زیاده از دو گز تخلیق سر سایه ازان بسانند و مرات شدید در پنهان آن بآسانش گذانند صوح احمر ارجام وید و این سر کار بیانم او صوفت برسا عالم ریایی بیانکی قی هست گر دشیر درخت زار دران دریا چزه عده پر فروش و دید بر شود در وزن بحق و استقبال باده باد و وزن اطراف که عبارت از رسیده و زیاده مذبذبی آید که بوجه از دو مرغی و شور آن نوع نادیده چند و قید قبل از دشاده سمع شود و دیک سمع تقدیم چشم سلسه در تمام پهناوی دریا بخند کیس گز نکد افرود مفعع و محسوسی شده ایان هنگام کشته ها را از کناره دریا در پلش نم

ذکر احوال حاکم مخوبه مینهستان

نماز سعده آن بزرگین مصالح کوییده خود را متنفس نموده بجهد اکبر با دسته توان معموره ای باع الد و مصطفیت محمد شاه امپراتور
بود و همراه سیلیانی علیهم آمد کثرا رعنی بطرافت آبادی هموگلی و محلی که نمکسایه است و پنهانی آن را افزود گرفت اب و لفضل عمر را کنیا مینهستان کرد
در سال بیست و ششم صفوی اکبری شاهزاده سیلیانی آمد و نگل سرکار را فرو گرفت مزمان آنجا نموده از قراحتی رسانید و بر مانند رای پور اویل
بجنگانه آمد و باز زگانی بستان اشتافت تاکیه و نیمه پرچوش دریا و شورش باز و باد بود نهانها کشته باشند و شد و تجاهه و کلاهه کوکور گلبه
نرسید و لک جاندار دران طوفانی جوشش فروشند و یکبار از هر دو سیلاب سطوحه و مجهد مهمنه شاه خیری مذکور بتوی طغیان دریا و شد
ایران باران روی داد که جانزه را بجزیکی برای مرمت کشیده و اشتند سیلاب لغیان آزار بوده بجزیکی بر دهنگام تنزل و عود صادر کرد
سکرده و دور از صالح پسر درخت غلیم اپیل سیده بندگردید و یانجا نامند باید دید که آسبیا این از اتفاق نایکجا هارسیده و پقدار مواضع میکند
انجا آنکه دنابو و گرد پیشنه سرکار گهوارا گهای ط ایشیم و پارچه شاکه و اسپه و لانگن دران یانجا فراوان بود مسندی بیوه بیبا
خصوص شکوییه ایست برابر چوز بزره امداد شیرین بانه ک پاشنی و سده اند تکمیل در و سرکار باریک آیا و پارچه گنگانه ایل در اینجا
بزرگین بازه میوه کولا بهر بسیار سرکار بار و پا طافه درخت زاریں چوبیانی سطهر دراز پدید آید و ازان تیرشی و جانزه است بر مانند کان
آمن دران جاسر کار سنا رگانو پارچه نام و بستگرگن فراوان شود سرکار سله است میوه کولا که میشه بسگر ہ دلی
نارنگی رنگ اما بر ایب از و مالیه و قزو در کمال حلاوت و خوش هنگی که اگرور و لاتی و هم مساوات میزند بلکه دعوای برتری می خانید و نهانجا
با فراط بجهه سده دو رکسته با بدیه برند هنگ در دان کو استان شهانی از سلمت تازه است که نهانه است سرکاره و نهاده از این اطراف گنگانه
آنچه این میوه صوحه خود را بجهه سیده فیض نجیس سحابیان کو استان است و اینها را سمعی مردم و خیعه نهاده بازی مسی اید اما در تقویت
لی قطب و سرمه بایی در راتی است و در غتها می عویزد رانجا فراوان د رانجا هم بارش بزیده بزرگین بزرگی شدن از منتهی جانه
و از آنچه خدی بخیلی نایجا بگیر و چاٹ گانو بزرگ شهر است پر اس ان ریایی شود دران خست رانگرگن بنا و درست بگالیان آنچه
اگر شیخ روند بیاد رک بافت بیست اشد بجادت اند و زند شش لفیت آیا و تیره کل بی هست گونیدگزیده گاوی دران یانجا بجهه سده سفیف قام
شتر آن شانه و بارگشته بازدهه من یکشند سرکار ساٹ گانو اینهم از بدل بنا درست در انجا از ار خوب بجهه سیده سرکار مد ران
و رانجا موضعی است بزیر نام فلار اکان ایسی دشت و بیشتر زرده بزیر، بجم میزده ای ایالی رین سویی سعیج باکان ایاس شنیده نیسته
حصویه او و میشه جه ایانه ملکی بود آب و میاهی اوسانگار سما حسبیخ سرکار سرکار جایی سرکار بزرگ سرکار گلگ سرکار
گلگن و دهه سرکاره ایچ سهد ران بعد از آن تابع صوبه بگالهه گردید ای ایانم انجا هم از تصنیعه جین می شنیده ای ایل اصد و بست و چلخه بخت و ران
من ران اور کچ بی ای گفته بزمیم بر سات زیاده از ایامه استان کنتر ایزدستان بیشتر راعت آنجا شانی و خوارک ایه
اندیا بیخ و میاهی و باد نهان و بقول دیگر بیخ بخند و رأی سرکانه باند و و قنم خدا بر سازده و ای زان آسانه بمندی ای ایزد و زیاده
بر پنهان و زنان جز خورست پوشنده و بسیاری پیشش ای بزرگ درخت سازده دیوا و محظوظ اکثری است و بعضی خانه ای سگین و سین لند
تیان این هر زنگانیان هم غنمه و بکیز زن و کنتر زمان شویه بی چند بگیر و ببرگ درخت تمازی بگولا دی قلمه توینه و خامه پیش است
بر گزند کانه میله و سیا بی کنتر بکار و داد و داد و میله بخیر بیعی کوڑی بخود و از دریایی شورگو ماکنده حائل که نهند چهاره دان را کنده گونید
و پیغ کنده بودی بضم بایی سوچده و مکون و اوکسر وال میندی و مکون بایی تهانی و چهار بیوی راین نامند پیغ بایی خاری و مکون
نهان و ناشرویز را که ایوان پیغ کافت و باده لفته و او خصوح و نون ساکن ده که ایوان بکس و پر کلکس خلو ایس کسگین
یان د و موجها ندا که میند و ایان د و نیاش که نهند و کلده جویی معروف تر قلعه باره همانی مزمان فشین دران تخد و ال ای ای خانه بگام

بهرشتر سوی اپنچه شش کرد و آب فرمگیرد و راجه مکند و دیو عارقی نهشیانه بساخته و درستین میں خاد و مطلب قوم توپخانه و رخچ کشک
و زبان و شاکر دمپنی سوم تیاقداران و در بامان چهارم برخی کار غذاه بخوبی طبع ششم و لذت خانه بزرگ معمتم خلو توانه هشتم حرم سرانه اساقه
گاه مرزبان در جنوب آن تجاذب ایست از استان هشترق رو در شهر پیوسته پرساصل شور در بای مهد جنین ناتنه نزد او پیکر کر شدن بیلکه
دو خواهرا او از صندل بر ساخته اند افاضل حلماهی بندگویند که پیش ازین بچه هزار و دو صد سال کسری راجه اندر دهن مرزبان نیلکر پیش
دانشور برخی را بکریدن سر زمینی برای شهر آبادی فرستاد او به کجا دو پیشوی شود در یاگزین جانی یافت او را بگیر جیاها
سب سجده ناگاه زاخی را دیگه بدریا در شد و تن شنونی کرده نیائش گری نو و از کار کرد او شگفت نانچه چون زبان بیانوران مینهشت
از عال پرسید پاسخ یافت من از گروه دیویه ام فخرین ریاضت گری مراهین پیکر آور دیگی از رسنونان آنکه همچنین دلایل منود که
این دجهان آفرین بدین چانظری خاص دارد و هر که چندی درین سر زمین بسپرد و در آنکه پیشتر شرودی دل آور دزد و هر آدگراید
و چندین سال میگشت که بدین دروش در یوزه و رهای میکنم و گاه باشد که خوش برخیام رسپچون گوهر شایستگی داری نظارگی میباشد
و شگرفی این بوم پژوهیان برگشتن را در گذشته میگشتم در آمد راجه ازین آگهی داد و بزرگ شهری آباد شد و جای خاص را
صهارت گاه بر ساخت راجه شی داد گری نو و بینه بینه نیائش گری آسود چنان نفوذ نمک در خلان روز بر ساصل فریادش انتظار کریبا
چوی بدرانی پنجاه و دو آنکه عرض کیم و نیمه بست خواهد آمد آن را بگیر و نجات در سه بیفت روز بگاهدار ده هر صورتی که آید در عده
پیشتر موارد پیشتر شرمان در میداری یافت و آنرا باید اوری الهام گیرن ناخدا نام نهاد بزر و جواهر در گرفت نیائش گاه که قدر
گشت فرا و آن خرق حادت از ورگزدارند کالا پهمان نام نو کرسیدان گرفتاری چون بین دیار پیش و دستی یافت آن چوب را در آتش
اند خشت فسخت پس از در بیانی شور اگلند و سیله معاشر طلبان در عهد کیر باد شاه شهرت را دند که آن چوب را یاز برآوردند
و دبو افاههای بندگانم آزاد فرا و آن بگزارند و آن رسپکر را بر فرشش لایر بیشوند و تازه رخته پوشانند پنجاه میشست نزار دار
استاده خدمتگزاری کشند و هر بار شغلان بزرگ بر شیوه پیش این مصورت با آورند تابست هزار کس از اولوش بپرس بگیر و دارای
شناز و پای پرسازند میندی از تهه گرندند و موادر گردانند بر که هزار کشند از نکوهیدگی پاک گرد و سخنی روزگار نزدیند فیز نزدیک
جذبه تجاذب ایست مخصوص بآفتاب حراج و ولزو و ساز آین مکن بعصر افتاده در شد و در پیمان دشوا ایند از دین آن بحیرت فروزه
بلند می دیوار صد و پنجاه دست پهنان فوزه مسد در وانه دارد و ترقی در و پیکر دویل خوش سنجی تر شیده اند هر کی ادمی را در خروم در آور
و نیزی صورت دوسوار پرداخته اند باماز و پر ایه و ملود از شالی مثالی دو پیش بر کی فیل راش کار کرد و در فزانه ایشانه و در پیش شتو
از سنگ سیاه بیشست پهلو و در ازی پنجاه گرچون از نهند نینی بر کندند صحنه ولکشنا و هر سطح طلاقی از سنگ پیکیداید و ران خوشید را با دیگر سنگها
بر کند و برگرد آن گوناگون پرستار هرگز روی بخطی سر زمین بایستاده از شسته افتاده خندان گریان هجران آنکه اسپس هنگارنگ غنیاگر
و شگفت جذذاران که بستی شان بجز در خیال نباشد گویند پیشتر این یکی بزر و بکصد و چند سال را بپرسنگد دیوان این بناها نجاه میاند
سرگی یادگاری گذشت و بست و بیشتر تجاذب امکنگ درگردان تزویی کشی در وازه شش و در اطراف بست و دوانه هر کی دستان ای
برگزار ندیر خی بران که بکسر بود آنچه اسوده بساخته از زبان گفت و گرد او امر فرز در میان است از فراخی شب و بلندی نظر سدا
و بند و درست و شتی چون پنهانی خانه و پرداخته بمن بیوضتند و آور دو سلطان گهوارستان بردن صوبه نگال منها و دیند بست
و چهار سر کار دار ذو پیصد و پیشتر از هجای جمع پنجاه و نهاده کروز و پیشتر و چهار کلک و پنجاه و نهاده بزر و نوزده دام همینقدری از میند از پیشتر
کاپسند در عده سلاطین باید بی تایام سلطنت باشی آن تو امان بود در پیشتر فوجی لائق آنچه تجیین و مقرر میبود و عز سلطانی برگ

چهارمی و انتظام آنچه از حضور را میور و سکار خود نتواند در کمال قدردار و فناوار امری باشد تا همین تراجم است و سه زار و سه صد و سی هزار
بشت لک و یک هزار و صد و پنجاه و پیاده هزار و صد و هشتاد فیل چهار هزار و دو و نیست و نصت توب چهار هزار و چهار صد ششی چون حال لک
نمایشته آمد میخ فرماندان آنرا با اسال و مه میگذرد و در بر که فرق جدولی جدا کانه میگذرد و برآ آنکه در ترتیب شتابی نزد دیگران اینها میگذرد

جدول فرمان روایان از قوم کهتری

نام	سال	نام	سال
راجه سکفت کهتری	دو هشت و میجده	دو هشت و میجده	راجه سکفت کهتری
+ هنگ هیم	صد و هشتاد و پنج	صد و هشتاد و دو	+ هنگ هیم
سیزده هیم	صد و هشت	هشتاد و دو	هیج هیم
هیج هیم	هشتاد و دو	نود و پنج	۵ دیوادت
۴ جانگ نگه	صد و شش	نود و پنج	هشتاد و دو
۷ پروه نگه	نود و هفت	نود و هفت	هشتاد و دو
۸ سوسنات	صد و دو	نود و هفت	هشتاد و دو
۹ بنو دستگاه	نود و هفت	نود و هفت	هشتاد و دو
هاشنگریم	نود و شش	نود و هفت	هشتاد و دو
۱۰ امرجهت	سد و کیم	نود و هفت	هشتاد و دو
۱۱ اب هوپ	نود	نود و هفت	هشتاد و دو
بست پچهار تن کهتری پور بر پور و هزار و چار صد و نه سال شمع فرمانروای افروختند			

جدول فرمان روایان از قوم کایتهنه

نام	سال	نام	سال
اراجه بیرون کهور با	هشتاد و یک	اراجه بیرون کهور با	چهل و خش
۲ لال سین	هشتاد	۲ لال سین	چهل و منه
۳ راجه ادیو	شصت و هفت	۳ راجه ادیو	چهل سه
۴ سند بوج	چهل و شصت	۴ سند بوج	چهل و نه
۵ راجه چی پت	پنجاه و چهار	۵ راجه چی پت	پنجاه و چهار

منق کایتهنه چار صد هشتاد هال پور بر پوکام روانی کرد همین وقت بخود گل کهتری و قوره

جدول فرمان روایان از قوم کا یتھے دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجہ اوسور	ہشتاد ویک	۱ راجہ گردہر	۱ هشتاد و نہ
۲ جامنی بہان	شصت سال	۲ راجہ پرچھی دہر	۲ شصت و شش
۳ راجہ زروادھ	پنجاد ویک	۳ راجہ شوٹ دہر	۳ ہفتاد ویک
۴ پر نا بارودور	پنجاد وہشت	۴ راجہ بر جاکر	۴ پنجاد وہشت
۵ راجہ بھودت	بست سال	۵ راجہ جیدہر	۵ شصت ویک
۶ راجہ رکھدیو			۶ پنجاد و دو

یازده تن ششصد و سنت و ہفت سال پور بپور بسریر فرمان دی ہے پر شفند پس ازان مرزا بنی سنجانوادہ کالا بوس بیگٹ

جدول فرمان روایان از قوم کا یتھے دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجہ بھوپال	ہفتاد و پنج	۱ پنجاد پنج	۱ راجہ بھوپال
۲ راجہ و ترپال	نود وہشت	۲ نود پنج	۲ راجہ و ترپال
۳ راجہ دیوپال	پنجاد پال	۳ نود وہشت	۳ شش تاد و سه
۴ راجہ بھونپال	پنجاد پال	۴ پنجاد سال	۴ راجہ بھونپال
۵ راجہ ڈھپت پال	پنجاد پال	۵ چل و پنج	۵ راجہ ڈھپت پال
وہ تن شش صد و نو وہشت سال فرمان روائی کر دند پس ازان دولت یقیم کا یتھے دیگر قرار یافت		ہفتاد و چار	

جدول فرمان روایان از قوم کا یتھے دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجہ سکھیں	پانزہ و سال	۱ سال	۱ راجہ سکھیں
۲ راجہ بلاوکیں	ہیجده سال	۲ پنجاد سال	۲ راجہ بلاوکیں
۳ راجہ لکھن	سہ سال	۳ ہفت سال	۳ راجہ لکھن
۴ راجہ نادہبیں		۴ دہ سال	۴ راجہ نادہبیں

این ہفت تن کی صد و خش سال پشت پر لپشت کا کرکیانی کر دند

خش دیکیں لغز از اس بے جلوں مکھوت کھڑے راجہ تھیں جداویں بسریر فرماندی تاسیرو ع زمان شیوع اسلام در بگار
و سلطان سلاطین ہلی برا کویاں مردت چارہ سارہ و سه صد و سو سال فرمان روائلہ ششند و این تسلط سلطاناں پر بگار و دوایج اسلام
درین چوارا ز زمان سلطانی قطب الدین ایک دست دور سالی پانصد و نو وہشت بھری ازان زمانی تسلطی نکھل لعلت شاہزادہ

محض و بجاوه و شش سال بر تبریت سلاطین جملی حکمرانی کرد بعد از آن از اندیشه هستی خود یک چهره ملک نخواهد بود برای نزدیک سلطنت از آن زمان تا راه گذشت و در سال حکام بنگار خود سر بر پادشاه بوده اند باز اندیشه هستی خود و قیصر امراست اکبری بنگاره استخوار و داعفان را بک نیستی فرستادند و از اندیشه هستی خود یک چهره و بجاوه و شش سال باز تابع سلاطین بیل مانند باز از آن اندیشه کیهار و یک چهره و بجاوه و چهارانی بیان نهاد که کیهار و یک چهره و بجاوه و شش سال باز تابع سلاطین بیل تقریباً کهنه انگلیش است +

جدول فهرمان روایان اهل اسلام

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
۱. المکن فخر الدین سلاح دار	دو سال و چند ماه	۱۰. نیروز شاه	سال
۲. سلطان علاء الدین	کم سال و چند ماه	۱۱. محمود شاه پسر فخر ز شاه	شانزده سال و چند ماه
۳. شمس الدین شکرہ	شانزده سال و چند ماه	۱۲. مظفر میثے	شانزده سال و چند ماه
۴. سکندر پور شمس الدین	شانزده سال و چند ماه	۱۳. سلطان علاء الدین	شانزده سال و چند ماه
۵. غیاث الدین بن سکندر	شانزده سال و چند ماه	۱۴. نصیب شاه پسر علاء الدین	شانزده سال و چند ماه
۶. سلطان سلاطین پو غیاث الدین	شانزده سال و چند ماه	۱۵. شیر شاه	شانزده سال و چند ماه
۷. شمس الدین پور سلطان سلاطین	شانزده سال و چند ماه	۱۶. یازده سال	شانزده سال و چند ماه
۸. کانسے مرس	شانزده سال و چند ماه	۱۷. شیر شاه	شانزده سال و چند ماه
۹. سلطان جلال الدین	شانزده سال و چند ماه	۱۸. یا ایون با دشاه	شانزده سال و چند ماه
۱۰. سلطان محمد پور جلال الدین	شانزده سال و چند ماه	۱۹. شیر شاه نوبت دوم	شانزده سال و چند ماه
۱۱. ناصر غلام او	شانزده سال و چند ماه	۲۰. محمد خان	شانزده سال و چند ماه
۱۲. ناصر از اخوا خشمس الدین شکرہ	شانزده سال و چند ماه	۲۱. بیاورد شاه پسر محمد خان	شانزده سال و چند ماه
۱۳. بار بک شاه	شانزده سال و چند ماه	۲۲. جلال الدین خان پسر دوم	شانزده سال و چند ماه
۱۴. سلطان پوسفت	شانزده سال و چند ماه	۲۳. محمد خان پدر	شانزده سال و چند ماه
۱۵. اسکندر شاه	شانزده سال و چند ماه	۲۴. غیاث الدین	شانزده سال و چند ماه
۱۶. نرجش شاه	شانزده سال و چند ماه	۲۵. به نرج شاه	شانزده سال و چند ماه
۱۷. سلطان سلیمان	شانزده سال و چند ماه	۲۶. بازیزید	شانزده سال و چند ماه
۱۸. نفتح شاه	شانزده سال و چند ماه	۲۷. داؤد	شانزده سال و چند ماه
۱۹. امیر بک شاه	شانزده سال و چند ماه	۲۸. داؤد	شانزده سال و چند ماه

از زمان سلطان قطب الدین ایمکتا داؤد شاه پنجاه نفر سه صد و هشتاد سال فرمان روایی بنگاره شد و نداز انجمن از زمان سلطان طلب بیان از سلطان هم طبق شاه سمعنده نفر یکصد و پنجاه و شش سال بر تبریت سلاطین جملی وست و سلطان اندیشه هستی ملک نخواهد بود را از سلطان علاء الدین سلاح دار
از زمان خاوه افعان بخوبی سلطنت دو صد و بیست و چهار سال گذرانیدند و نداز داؤد افعان که اصر اسے جلال الدین محمدی
با دشاه داؤد بگو نیستی فرستاده بنگاره خرموده نداشتم اگرمه غافی بازرس، یک چصد و هفتاد و نه سال باز هم بنگاره تبریت سلاطین بیان بسر رفته